

در باب حقیقت سید ابوالحسن قزوینی

در سالیانی که آقای سید حسین نصر نزد استاد بزرگ حکمت مرحوم سید ابوالحسن قزوینی تلمذ می کرد از ایشان تمنا کرد که بعضی از مطالب مشکل حکمت را برای آنان که امکان استفاده از متون قدیمی فلسفه را ندارند و یا این امر برایشان مشکل می نماید، برشته تحریر در آورند و ایشان نیز با علاقه ای که به اشاعه علم و فلسفه و لطفی که به شاگرد خود داشتند، که گاه در دفتر کوچکی رساله ای کوتاه ولی نفوذ و بدیع می نگاشتند و برای آقای نصر می فرستادند. اکنون پس از درگذشت استاد علامه مرحوم قزوینی، این رسائل پر مغز حکمت بتدریج در نشریه جاویدان خرد به طبع می رسد.

بدانکه عقل جوهر است و مراد از جوهر اینکه موجودیست مستقل و هر گاه بخواهیم ماهیت او را شرح بدهیم نمی گوئیم که از توابع و ظهورات موجود دیگر است، بلکه گوئیم در حد ذات خود حقیقی است؛ در مرکز واقعیت خویش قائم بخود می باشد و هم علاوه بر اینکه عقل جوهر است و عرض نیست مجرد از ماده و جسم و صفات جسم است؛ یعنی بعد و مساحت جسمی ندارد و شکل هندسی عارض او نیست و از صفات طبیعی مانند حرارت و برودت و رنگها و طعمها منزّه است، و چون تصور این معنی بحسب اذهان عمومی که در زندان عالم حس و طبیعت محبوس هستند سخت و دشوار است، ناچاریم توضیح کافی برای انس بمطلب بیان کنیم. لہذا گوئیم تأمل فرمائید در صورت مجرّده عقلیه که از ماهیتی در ذهن مرتسم می شود مانند صورت کلیه ادراکیه انسان که حیوان ناطق به طور کلی اعتبار شود؛ اولاً این صورت عقلیه موجود است و دارای هویت و هستی است زیرا که برهان برهستی و موجودیت صورت علمیه آثاری است که بر آنها مترتب می شود و آن آثار تولید موجودات خارجیّه است از آن صورت که در ذهن است. زیرا که مخترعین و ارباب صنایع بلکه هر فاعل مختاری از روی قصد و اراده کاری انجام دهد بر طبق نقشه علمیه و صورت ادراکیه ایست که در ذهن قبلاً فراهم نموده و پیدایش فعل و عمل در خارج نمود و ظهوریست که از صورت علمیه فاعل آن می باشد. این

است که برای نقشه‌های علمی و فکری وجودیست واقعی که با آن وجود هستی مبدء و تولید افاعیل خارجی می‌باشند و با اینکه برهان پیوست که صور علمیه در ذهن هستی واقعی دارند اما این هستی از سنخ هستی محسوسات نیست، زیرا که اشاره حسیه در آنها راه ندارد و در صورت عقلیه هر ماهیتی ماده و مقدار و سمت و مکان نیست، زیرا اگر جسم و ماده می‌داشت چندین صورت عقلیه از اشیاء مختلفه مثل صورت عقلیه انسان و فلك و حیوان و غیرها در ذهن جمع نمی‌شدند. چه آنکه اجسام تراجم دارند و هر گاه مقدار و شکل خاص در صورت عقلیه راه داشت، محال بود محاذات با افراد کثیره که در شکل و مقدار مختلف هستند موجود بشود و ممکن نبود صورت عقلیه انسان مثل مفهوم حیوان ناطق منطبق بر اشخاص و افراد انسان که هر یکی بشکل خاص و مقدار و لون مخصوصی هستند گردد. در صورتیکه بطور وضوح می‌دانیم که مفهوم کلی حیوان ناطق بر همه افراد صدق می‌کند و منطبق بر همه آنهاست. پس مبرهن گردید که صورت عقلیه علمیه هر ماهیتی هم هستی دارد و موهوم نیست، نظر باینکه اثر خارجی دارد، وهم مجرد است از ماده و عوارض ماده نظر به اینکه بر افراد ماده خود منطبق است و به عبارت دیگر تا صورت کلیه انسان که در ذهن وجود دارد از تعینات و شئون ماده عاری و برهنه نباشد صدق بر اشکال مختلفه و تعینات ماده افراد نخواهد کرد. در نتیجه معلوم شد که موجودیت و هستی مجردات نوعی از هستی مطلق می‌باشد که وسیع و محیط و برتر از وجودات حسیه ماده است، و الحقی کسانی که هستی را منحصر بماده و مادی دانسته‌اند نهایت قصور ادراک و محدودیت در تفکر دارند، و بهترین تعبیرات این است که گفته شود وجود حسی و مادی یکی از امواج هستی مطلق است، نه اینکه معنی موجودیت و هستی جسم بودن و قبول اشاره حسیه کردن است.

و تا این پایه علمی محکم نشود، اعتقاد بمبدء وجود جل ذکره و وجود عقل و قوای ما فوق الطبیعه ممکن نخواهد بود.

مجادله حسنه حکمیة در این مقام مرد بچاوت حکیم را رواست که از مادیین سؤال کند که شما منکرین عالم تجرد در این عقیده که گوئید هستی منحصر به مادیات است البته در ذهن خود این عقیده را جای داده‌اید، حال از شما پرسشی می‌شود: نفس این عقیده و هیئت فکریه شما موجود است یا معدوم است؟ اگر بگوئید این اعتقاد معدوم است، پس شما با قائلین بوجود مجرد چه فرقی دارید، زیرا این اعتقاد که هستی منحصر در ماده است، در قائل بوجود مجرد نیست. در شما هم که می‌گوئید معدوم است نیست. و هر گاه در جواب بگوئید که این اعتقاد و فکر در ذهن ما هست و موجود است، در درجه دوم از شما سؤال می‌کنیم که آیا این اعتقاد که موجود است قابل اشاره حسیه است و جستمیت و رنگ و شکل دارد؟ یا باینکه هست اشاره با و نمی‌شود کرد و اوصاف ماده را ندارد؟ اگر بگوئید قابل اشاره است غلط و بیهوده است. در کجای مغز و دماغ این اعتقاد را می‌دانید تا اشاره بدان روا باشد؟ و هر گاه بگوئید اعتقاد به انحصار هستی در ماده، موجود است، ولی از جنس هستی قابل اشاره نیست، بالضروره قائل به موجود غیر مادی خواهید بود. پس منکر وجود مجرد در عین حال انکار، به حکم برهان

مقر و معترف بوجود مجرد خواهد بود.

پس از توضیح مفهوم مجرد و اثبات اینکه برای مجرد از ماده هستی و موجودیت حقیقی است و از وجود علوم و افکار ذهنیه و صور عقلیه ادراکیه راهی به تصویر مجردات آماده شد، حال گوئیم عقل مجرد از صورت عقلیه علمیه که در ذهن است برتر و قوت هستی و وجود او بیش از وجود صورت عقلیه ادراکیه است، زیرا که عقل جوهر است و قائم بذات خود است ولی صورت عقلیه قائم به نفس ناطقه و از صفات او است و هستی عقل مجرد به تعقل و ادراک معانی کلیه و حقائق اشیاء است و رأی صحیح در امور، در صورتیکه از هوی و هوس و شوائب نفسانیه دور باشد و بر طبق مصلحت واقعیه بود، کار بارز و ظاهر عقل است. پس جوهر عقل عین حیز و بهترین جوهریست که در نظام آفرینش پدید شده است و چون شعور و حضور و عدم غفلت ذاتی اوست عین نور است و نوریت در جوهر وی تخمیر شده است و ما آنچه را که در این اوراق ثبت کردیم تلخیص می‌نمائیم در چند مطلب که به ترتیب آنها را ذکر می‌کنیم تا اینکه نیل به مطلب آسان شود:

اول در تعریف ماهیت عقل و تعریف آن این است که عقل جوهریست مجرد از ماده و مدت و عوارض ماده و خواهشهای نفسانی و تصورات محدود به عالم طبیعی؛ یعنی از همه اینها دور و برتر است. و همت علیای او تصورات کلیه و رعایت مصالح عامه را جمع به نظام کل است و هرگز بخود علاقه نفسانی ندارد بلکه رضای حق در منافع کلیه عقلانیه ملحوظ و منظور او است.

دوم هستی و وجود عقل مجرد از سنخ هستی طبیعیات و محسوسات نیست، بلکه این هستی و وجود به نحو بیست که دستخوش حوادث و اوضاع روزگار نخواهد بود و از عوارض جسمانیه و ماده عاری است و چون هستی او به نحو هستی جسمانیات نیست، پس نمی‌توان پرسید که عقل در کجا است؛ زیرا که مکان و حیز در سنخ هستی جسم و مادی معتبر است و افق هستی عقل برتر از افق عالم جسمانی است.

سوم آنکه فعلیت و تحصیل عقل مجرد و کارش ادراک و تعقل است و ادراک عقلی را به قدرت و نیروی وجود خود انجام می‌دهد و حاجت در ادراک به‌الت و قوای خارجه از وجود خویش ندارد، چنانکه نفس در ادراک حسی مثل سمع و بصر حاجت به‌الت بصر و الت سمع دارد، عقل این‌طور نیست.

چهارم مراتب عقل مجرد در وجود چهار است که در هر یکی از این مراتب از برای خود جوهر عقلی حدی است در وجود که با مراتب دیگر امتیاز دارد و ما مراتب چهارگانه را بیان می‌کنیم باین ترتیب:

مرتبۀ اولی عقل هیولانیست و آن جوهریست که در شئون و کمالات حیوانی بمقام تمام رسیده و همه جهات و قوای حیوانی در او بالفعل است، ولیکن در کمال انسانی از ادراک عقلی و لوازم آن قوه محض است و مستعد برای قبول صور علمیه می‌باشد که هرگاه تعلیم معلم و استاد فراهم شد، بدون درنگ صور علمیه را می‌پذیرد، و مثل صفحه سادۀ لوحی است که از

همه نقوش عاری است ولیکن مهیا از برای نقشهای مختلفه می باشد، و فرق بین حیوان محض و انسان به همین عقل هیولانیست که در حیوان محض استعداد و تهیه برای کمال عقلی نیست و انسان هرچند بالفعل عاری از ادراکات عقلی باشد، لیکن مستعد و مهیا از برای حصول آن است و سرّ در این مطلب یعنی فرق بین حیوان و انسان در دارا بودن انسان قوه کمال عقلی و فاقد بودن حیوان آنراست. این است که صورت حیوانیت از ادراک حسی و آثار آن در حیوان قویتر است، بطوریکه ماده را پر کرده و به تمام معنی هرچه در حیوان استعداد بوده مبدل بفعلیت حیوانیت گردیده است، و لیکن صورت حیوانیت و قوای حیوانی در انسان ضعیف است و بطور تمام نتوانسته استعداد وقوه انسان را یکسر منقلب بشئون حیوانیت نماید. لہذا در عین اینکه انسان حیوان بالفعل است ولی هنوز قوه و استعداد و طلب کمال برتر از حیوانیت در او موجود است. درست تعمق بفرمائید تا بغور مطلب برسید!

مرتبہ ثانیہ از مراتب عقل، عقل بالملکة است و نفس در این مرتبہ جوهریست اقوی و برتر از جوهر عقل هیولائی، زیرا که در این مرتبہ رفته رفته مقداری از قوه محض کمال عقلی به فعلیت رسیده است، بدان معنی که نفس قضایای کلیه بدیہیہ را بطور عقلی درک کرده است. مثل ادراک اینکه نقیضان جمع نمی شوند و مرتفع هم نمی شوند و مثل اینکه هر حادثی ناچار علت محدثه دارد و مثل اینکه بعدم علت، معلول معدوم می شود و هکذا؛ ولیکن قدرت بر ترتیب قیاس و برهان منطقی که مطالب عقلیہ فکریہ را از مقدمات اولیہ استخراج نماید ندارد. خلاصه تفکر که انتقال از معلومات حاضرہ خود به مجهول علمی نظری بیاید در نفس هنوز حاصل نیست و اکثر خلق در کمال عقلی از این مرتبہ تجاوز نکرده اند، هرچند خود را از خواص و ممتازہ بدانند، هرچند رسیدن به این حد ہم از لحاظ تهیه سرمایہ برای مرتبہ سوم خالی از حسن نیست.

مرتبہ ثالثہ عقل بالفعل است و نفس در این مرتبہ دارای قدرت و نیروی تفکر و استخراج مطالب نظریہ مشکل که مورد نظر و بحث عقلا است گردیده و می تواند بقدرت نظم و برهان و استدلال منطقی دقیق مجهولات علمیہ را از مبادی بدیہیہ واضحه استخراج کند و هر وقت بخواهد با همین قدرت و مراجعہ و اعمال این قوه حل مشکلات نموده صور عقلیہ علمیہ نظریہ را در آینه نفس نمایان نماید، مثل اثبات واجب بالذات سبحانہ یا حل مشکلات و ایرادات مذهب مادی و اثبات صفات کمالیہ حق و اثبات تجرد نفس ناطقہ و بقاء آن بعد از خراب بدن و کیفیت تحولات نفس در آن عالم و اثبات عالم مجردات عقلیہ و ملائکہ مقربین و معرفت نبوت و ولایت و عرفان به کیفیت نزول وحی و اثبات حدوث عالم و نظائر این مسائل مهمہ. و صاحب این مرتبہ از قوه کمال انسانی بفعلیت کامل رسیده است و در حقیقت عالم حقیقی بہ چنین کسی بایست اطلاق نمود. لیکن در این مرتبہ با اینکه قوه عقلی فعل محض گردیده معہذا غفلت و خطا بروی جائز است و غبار عالم حسی و خیالی بالمرہ از چہرہ اندیشہ زدوده نشده و تعلق نفس ببدن و اشتغال بعلائق مادیہ هنوز باقی است.

مرتبه را به عقل مستفاد است که نفس در این مرتبه یکسر از غباری که گاهی فضاء عالم اندیشه را می گرفت و غفلت رخ می داد منزّه است، و در جوهریت عقلی و فرورفتن در ادراک معقولات محضه بقدری شدت و قوت گرفته که همیشه مشاهده معقولات خود را می نماید، و هیچ قوه نمی تواند او را جذب به عالم حسی نموده؛ پرده بر رخ ادراکات عقلیه او اندازد و این نهایت مرتبه کمال عقلی و فضیلت انسانیت است.

آن هلیله پروریده در شکسر چاشنی تلخیش نبود دگر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی